امروز بامولانا

ىكخبر اىكنگاه

كفسر باشسد پيسش خسوان مهتري

آن ز بی باکی و گستاخی است هم

ره زن مردان شد و نامرد اوست

از جمله مناطقی است که کشاورزی در آن هنوز هم باروشهای سنتی انجام می شود. هنوز هم بسیاری از کشـاورزان گیاهان آب دوست را که علاقه زیادی

موضوع به نظر می رسد مسئولان جهاد کشاور زی

وهدشت باید با اعمال سیاستهای قاطع استفاده

از کشتهای جایگزین را برای کنترل وضع به وجود

آمُدهاعمال کنند. می شُودبه جای کشّتهای بهاری از کشتهای پاییزهاستفاده کرد. یکی از کشتهای

پاییزه پیشـنهادی کلزا بود. ظاهرا پیش از این هم پیبر- پیستههای حر بود. عامر پیش کار ننا بود بر اســاس پیش بینیها ۷۵۰ هکتار کلزا در کوهدشت کشت شـــود اما به علت عدم همخوانی

نوع بذر انتخابی بخش اعظم این کشت از بین رفت. بااستفاده از بذرهای اصلاح شده می شود مسأله را

ر میفهمی؟ کاش میشــ عمررایک جوری به سبکی

نو وتازه شــروع کرد.کاش یک صبح روشن و آرام از خواب سبح روشن و آرام از خواب بر میخاستی و احساس میکردی یک زندگی جدید

نتظر توست. همه گذشتهها

فراموش شده و مانند دودی به هوارفته یک زندگی نوراشروع

میکردی۔ بگو چگونه باید آن

ا شروع کرد. آستروف: (با تاسف) آه چه

داییوانیا:راستمی گویی؟ آستروف:کاملایقیندارم.

دایی وانیا: دوایی به من بده {اشاره به قلبش}

بخشى ازنما يشنامه دايي وانيا

زودتراز آنكه مشكلات راافزايش دهد كنترل كرد.





بدگمانسی کسردن و حسرص آوری

هرچـه بر تــو آيــد از ظلمــات و غم

هر که بی باکسی کند در راه دوست

افت آب در سفرههای زیرزمینی کوهدشت روز به روز شدیدتر می شود. از ســـال ۲۰۸۰ ۹ افت آب در کوهدشت ۱.۲ دهم متر بوده است امروز اما افت ۲۲متری آب در چاهها یک حقیقت انکار ناشدنی

است. این وضعیت باعث شده کوهدشت حتی با

اصحاب رسانه، این منطقه گفت: نیازآیی مردم کوهدشت ۳۵۰ تا ۴۱۰ لیتر در ثانیه است امادر

حال حاضر از این مقدار تنها چیزی در حدود ۲۳۰

لیتر تامین می شود. شنیدن این جمله که برای جلوگیری از روند بحران آب نیازمند برنامههای

. کوتاهمدت، میان مدت و بلندمدت هستیم تکراری و ملال انگیز شده است امروز وقت آن است که یک

اقدام جدى و تعيين كننده صورت بگير د. كوهدشت

دایسی وانیا: چقسدر وحشستناک مسن قصسد آدمکشی داشتم آن وقت

مرادســـتگیرنکردنـــدُوبه دادگاه نکشــاندند. معلوم

میشـود مرا یـک دیوانه میدانند. ﴿بـا کینه توزی

سنگدلیننگینشانراپشت

پروفسور مخفی میکنند دیوانه نیستند؟ آنهایی که

ممسریک پیر مردمی شوند و بعد مقابل چشم همه به او خیانت می کنند دیوانه نیستند ؟ ...

يک دارو به من بده من چهل و هفت سال دارم اگر فرض کنیم قرار باشدشصت سال زندگی کنم

را چگونه بگذرانم؟چه کار کنم؟چطور این سال ها

ر ر بر بر بر برر. هنوزسیزدهسال دیگر باقیمانده.این سیزد

ــتم ولـــى آنهايـــى كه

بحران کمبود آب آشامیدنی هم روبه روشود. کرم محمــدی، فرمانــدار کوهدشــت در -

هنوزهم کشاورزی سنتی است!

اينجاميسوزد

گزارشی از گردهمایی پرستاران واحترام پرستاران به تاریخ پرستاری

ازلحظه لحظه كاربابيمارلذت ببريد





بنجم اسفندماه ۱۳۹۳ بود و در بردارنده اتفاقی پدیم السمان به دو روایت؛ روز میلاد حضرت جالب... روز پرستار به دو روایت؛ روز میلاد حضرت زینب(س)، بزرگ الگوی پرسستاران و روز «فرشته

رینبارس)، فرزگ الگری پرستاران و روز فقرشته مهربانی و لسوزی, روز مقدس» و روز برستار قبل از وقع تقدید که در اسلامی در حالی که در ساله ما در هفته گذششته مرتبا اخبار جنسینهای مختلف روز پرستار در سراسر کشور را بوشش می حادثانده در گوشهای از تهران به به دور از میلهوی ریستان کا تخوی ریستان کشور به مادت خریاله به متاسبت بنجم در سرستاران کشور به مادت خریاله به متاسبت بنجم از می دادند. پر کری کری اسفند و روز پرســتار گردهم آمده بودند تا دیداری تازه کرده و یادی از غایبان کنند. جشــنی که فقط افراد شرکت کننده از وجود آن آگاه بودند... من به واسطه یافتن مشارکت کنندگان مناسب برای پایان نامه و به صورت اتفاقی متوجه این جشن شدم و فرصت را برای دیدار این گنجینههای پرستاری غنیمت شـمردم... این کـه پرسـتارانی متعلق به حداقل ۵۰ تا ۷۰ سـال قبل از چه طریقی همدیگر را یافتهاند خود جای بسی تعجب داشت، در دورانی که نـه تلفن ثابت خیلــی رایج بود، نه شــبکههای اجتماعی و... اما می دیدم که عشق و تعلق حرفهای ین محدودیتها را از پیش رو برداشته و جشنی

ین چنین رقم می زند... زمان: پنجم اسفند ۱۳۹۳، ساعت۱۲:۳۰ | مکان: تهران، رستوران زیتون ارمز ورود: پرستار بودن و عشق به حرفه

از نیمساعت قبل خودم را به محل جشن رساندم که بتوانم لحظه لحظه این گردهمایی دوستانه را بهخاطر بسپارم. ابتدا با تردید و ترس از نپذیرفتن، پیش رفتم ولی بعد از معرفی در همان برخورد ول و بدون توجه به سن من و عدم سنخیت با آن جمع، به من خوشامد گفتند و از این که یک نفر با اختلاف سنی فراوان و با عنوان دانشـجوی دکترای پرسـتاری در جمـع حضور دارد بسـیار استقبال کردند و خوشحال تر شدند زمانی که فهمیدند موضوع پایان نامه من مرتبط با تجارب انها و تاریخ پرستاری است. بسیار دوست داشتند که خبرنگاری در جمع شان حاضر می بود و این لحظات را ثبت می کرد که متاسفانه به رغم تلاش

محمدر ضاحوادي بگانه

آرزوی مین بیرای جامعیه ام ایسن است کیه «فیرد» در آن شیکل بگیبرد. «امییل دورکییم» (Émile Durkheim)، جامعهشناس فرلنسوی معتقد

است که جامعه بر فرد مقدم است. به این معنا که «فرد» از درون «جامعه» زاده می شود. منظور من

از فُرد، فُرد مُستقل است؛ یعنی فردی که بتواند به تنهایی حق خود را بدون لکنت زبان، از جامعه بگیرد. تأکید من روی واژه «به تنهایی»، به این معناست که

این فرد بتواند بدون نیاز به رسانه یا حامی یا پارتی یا

کُه دوســتان و اســاتید خُود را ندیده بودند و با وروُد به جمع و شــناخت دوستان اشک شوق می ریختند و گرد یک میز جمع میشدند. در این میان یک میز مجربان فراموش شده

. هر کسی از در وارد میشد یک سلام بلند می گفت

عرق در این فضای تفقیات است. پی پایان به مشام را به فراموشی سیرده و تصمیم گرفتم از این لحظات استفاده دیگری بیرم تا بتوانم حس و حال جمع را با دیگران به اشتراک بگذارم. پای صحبت هر کدام که می نشستی با لبخندی و خـودش را با نــام، نام مدرســه پرســـتاری و دوره تحصیلی معرفی می کرد و مورد اســـتقبال آشنایان و همکلاســی ها قرار می گرفت. بعضی ها سال ها بود

می پرسید چقـدر از ما کوچکتـری؟ الان اوضاع پرستاری چطوره؟ چقـدر جالب که پرسـتاری تا دکتری هم بیش , فته و... هر کدام در د دلی داشت

فرق در این فضای لطیف انسانی، پایان نامه ام را به

چهموقع وقت آن میرسد که از این سرمایهها برای تصمیم گیریهای پر سستاری استفاده کنیدم؟ چرا تاریخی به این ارزشسمندی رو به فراموشی است؟ چرا از عشــق و تجربه این افراد بــرای پهبود اوضاع حرفه اســتفاده نمی کنیم؟ چرا این افراد در جشن ها و یادمان های پرستاری ما جایی ندارند؟ دهی نیمی: «جر استان و ادود در جسرای ها و یادهنای های پر سناری ما جایی ندارند: چرا در چشش روز پر سستار ما فلای مستاری ما نمی شناسند؛ حال که این همه نشستهای علمی و صنفی پر سستاری برای حل مشکلات آموزش، پالین و مدیریت تغییر محسوسی ایجاد کردو است. آیا و قت آن نیست که به سراغ افرادی که کولهباری از تجربه دارند رفته و حل مسأله کرد؟

> متعلق به معلمان پرستاری دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ بود که از همه میزها شــلوغ تر بود، گویــا همه حضار در مقطعی شاگرد آنها بودند، هر کسی وارد جمع می شد ری به آن میز میزد، باگل، هدیه و شیرینی ساتید خود می آمدند و دقایقی را در آغوش ایشًان رفع دلتنگی می کردند. لحظاتی بسیار زیبا و پر از حس قدرشناسی بود، اساتیدی چون خانم فولادی، خانم نیسری، خانم طاهسری و... که بهرغم کهولت سن و مشکلات جسمی، خود را به جشن رسانده بودند و مشتاقانه و با لبخندی عمیق تماشاگر شاگردان خود بودند. هر کدام از شاگردان گذشته، خود را به اساتید معرفی می کردند و با ذکر خاطرهای خاُصُ از آن دوران سعی می کردند خود را به اساتید بشناسانند. بسسی جای تعجب داشست که اساتید حاضر بسیاری از ایشان را پس از سالها بجا آورده

واحوال شان را جویا می شدند... یک ساعت بعد، تقریبا ۵۰–۴۵ نفر جمع شــ " بودند که اکشر ایشان فارغالتحصیل دانشکده پرستاری فعلی تهران بودند. من که برای گرفتن مصاحبه جهت تکمیل پایان نامه به آن جا رفته بودم

یک فردباید، «حق» متفاوت بودن راداشته باشد

حق خودرااستيفا كند به اين معنا، فردمستقل

متاسفانه، ما در جامعه ایران، چیزی به نام «فرد»

نداريم. يعني فردي كه جامعــه به خاطر حقى كه

از او سلب شده اسـت، از آن فرد عذرخواهی کند.

ر ر ر کاری در جامعه وجود داشته باشد و جامعه باید فردیت هر فرد را به رسمیت بشناسد.

ممکن است فردی متفاوت با همه اعضای جامعه باشد. ممکن است او بخواهد با پای برهنه در خیابان راه برود؛ این فرد باید بتواند آزادانه و به دور

از فشارهای اجتماعی، نگاههای سنگین و بدون

براى احقاق حُقُ،به منابع قدرت مستقل نيسُ

و دغدغهای؛ بعضی از فراموش شدن شکوه داشتند وُ بعضــی از مشــکلات مالی پــس از بازنشســتگی، عضي ها هم هنوز حس معلم بودن داشتند و سراغ آموزش پرستاری را می گرفتند و البته خودشان هم نظراتشان را می گفتند، این که چرا پرستاران امروز ــتند، چرا احسـاس مســئوليت و . لاقه ندارند و... كــه البتّه جواب من دانشــجُو تنها یک لبخند بود چرا که خودم هم جــواب این چراها

از پرســتاری آنهـا گذشــته اســت اما هنــوز هم بحثهایشــان در مورد اوضاع پرســتاری است، در میان تک تک جملاتشان احساس عشق و تعلق ـ تی ـ بی ـ بی ـ بی ـ بی ۵ پرســتاری نهفته بود... برخی از ایشــان دوست ناشتند پیامشان را به نسل جدید پرستاری برسانم. یکی از ایشان می گفت «بسیار خوشحالم که عد از سال ها دوستان و اساتیدم را دیدم، اصلا به

بی ہے۔ برایے جالب بود با این کے سال های زیادی

پاکسازی طبیعت در کر گان







و آن زمان که یک قانون، در برابر یک نفر تعظیم کند. ما مى توانىم بگويىم در جامعه ما، فرد مستقل شكل گرفته است. این آرمانی که می گوینداگر ساخت بزرگراهی از خانه یک نفر بگذرد، باید آن بزرگراه را کج کنید، بحث من نیست. من نمی خواهم مصالح حکومت را کنار بگذاره؛ بحث من این است که یک فرد باید، «حق» متفاوت بودن را داشته باشد. این که ر جمع نخواهدیک نفررا تحمل کند، طبیعتابه این جا منتهی خواهدشد که هیچ کسرا تحمل نخواهد کرد. بنابراین، شکل گیری فرد، مُحصول شکُل گیری هادهای متعددی است اما این فردیت و به رسمیت

بچههای من بگید وجدان کاری داشته باشن، توی

پرستاری با هر دستی که بدن با همون دست توی

پر کری۔ زندگیشــون پس میگیرن، تو زندگیشون منعکس میشــه...» دو نفــر از دانشــجویان دوره ۱۶ (دهه

۱۳۳۰) همیــن دانشــکده می گفتــن ُ «بچه ها باید ارزشمندی پرستاری رو درک کنند، از لحظه لحظه

کار با سمار لذت سرند، باید توی کار و زندگی صادق،

سالم و مهربان باشن...» خانم طاهـری که معلم بسـیاری از حضار بـود تأکید می کند کـه «بچهها

بناید پرستاری رو دوست داشته باشن، باید عاشق پرستاری باشن... من اگر بمیرم و دوباره زنده شوم

از هم پرستار خواهم شد، با عشقی مضاعف...» یکی

دیگر می گفت که «همه متقاضیان ورود به پرستاری باید مصاحبه ورودی داشته باشن، باید بدونن کجا

صحبتها زیاد بود و مجال نوشـــتن اندک... بعد

از حــدود دو ساعت برخی قصد رفتــن می کنند

بعضیها هم هنوز از دوستانشان دل نمی کنند،

یستی مه همسور از دوستات آن نمی سند. شمارهها رد و بدل می شـود و قرار بعدی فیکس. همدیگـر را در آغــوش گرفته و برای هــم آرزوی ســـلامتی میکنند.. گهبوگفتهای صمیمی تر تا حدود ســاعت ۳:۳۰ دقیقه طول کشــید و همه

ر ســتوران را ترک کر دند. اما من هنوز در گوشهای

ازُ رســُتُورانُ نشســتُه بودم و با خودُ مُىانديُشيدم که چه موقع وقت آن می رســد که از این سرمایهها

برای تصمیم گیری های پرســـتاری استفاده کنیم؟ چــرا تاریخی به این ارزشــمندی رو به فراموشــی

استُ؟ چرا از عشق و تجربه این افراد برای بهبود اوضاع حرفه استفاده نمی کنیم؟ چرا این افراد در

جشنها و یادمانهای پرســتاری ما جایی ندارند؟

. چرا در جشن روز پرستار ما فلان مسئول و فُلان بازیگر و... حضور دارد و امتال خانم فولادی و... را

بازیخر و سخصور دارد و استنال خدیم فوددی و ... را دانشجویان پرستاری ما امی شناسند؟ حال که این همده نشستهای علمی و صنفی پرستاری برای حل مشکلات آموزش بالیسی و مدیریت تغییری محسوسی ایجاد نکر ده است، آیا وقت آن نیست که به سراغ افرادی که کوله بساری از تجربه دارند

حبه مسروع مراهای حصوب بری را مبروب مورد رفته و حل مسأله کرد؟ و در آخر؛ این همه شکایت از بیانگیز گی دانشـجویان، این همه شکایت از بیعلاقگی، این همه شکایت از عدم تعلق حرفهای

و در مقابل، این همه گنج حرفهٔ ای برای غلبهبر این

هیچ محدودیتی زندگی کند. ناگفته پیداست که این محدودیت، شامل قوانین نمی شود و همه موظفاند قوانین را رعایت کنند. اما مسأله من این است که ما در جامعه ایران، حتی در حدود قواعد هم، «فرد» نداریم.

مااساسا قایل به این نیستیم که فردی متمایز از ما وجود دارد و حتى «حقى» دارد. به بيان ساده تر، آن زمانی که یک فرد، متفاوت از ما، توانست در خیابان، پابرهنه قدم بزند، موهایش را بلند کند، ژولیده باشد، یاهر طور دیگر و کسی به کارش کاری نداشته باشد-حتى بانگاههاى سنگين،اوراً تحت فشار قرار ندهند-

شناختن فرد،اهم است و آرزودارم که روزی در جامعه

ایرنا-گرگان-دوستداران محیط زیست روز جمعه در پنجاه و هشتمین برنامه خود در گرگان مرکز استان گلستان منطقه جنگلی تپه سوگله(هزار پیچ)این شهر رااز زباله پاکسازی کردند



